

روی این قصیده را در حبس با بسیاری از مطالب تاریخی که در هیچ مأخذ دیگر بدست نمیتوان آورد ذکر کرده است، از این شرح يك نسخه بسیار قدیمی که در سنه ۷۳۴ کتابت شده در کتابخانه آستانه قدس رضوی<sup>۱</sup> در مشهد موجود است، و يك نسخه بی تاریخ دیگری نیز از آن که قریب ثلث آن از طرف آخر افتاده در کتابخانه مجلس در طهران، و ما ذیلاً خلاصه این مقدمه را بدون حذف چیزی از اصل مطالب ذیلاً از روی هر دو نسخه مذکور نقل خواهیم کرد، شارح در مقدمه کتاب بعد از تحمید و تسلیه گوید:

« اما بعد فان مولانا صاحب السعید المجتهد الشهد علامه زمانه و نادره او انه الذی کان جنابه مربع الفضائل و مرتع الافاضل یفرع الی فنائه المتبحرون من کل صوب و ینحدر الی بابہ المحققون من کل اوب عمید الحق<sup>۲</sup> و الدین اسعد بن نصر الفارسی الا نصاری سقی الله مشواء و نصر محیاه و رضی عنه و ارضاه کان فی زمن الملك المؤید المظفر الکامل مولی ملوک العالمین مظفر الدنیا و الدین سعد بن زنگی انار الله برهانه و اسکنه جنانه و اعلى شانه وزیراً یدور رحی التدایر بصائب آرائه و تنتظم مصالح الجماهير فی سلك غنايه و مضائه یقوم بنافذ حکمه اقطار الممالک و یجلو بانوار عدله ظلام الظلم الحالك و یعتضد بتعزز مکانه اکناف فارس و ارجاؤها و یعتمد علی رفعة شانه ارباب الفضائل و ابناؤها قلله در القائل :

أم السوزارة أم جمّة الولد      لكن بمثلک لم تحبل ولم تلد

فلما اتقل الی جوار الله الملك العادل<sup>۲</sup> انار الله برهانه فی قلعة بهاتزاد<sup>۳</sup>

۱ - رجوع شود ب فهرست کتابخانه مزبور تألیف آقای او کتانی نمره مسلسل ۱۸۱ و نمره خصوصی ۷۲ - فاضل دانشمند آقای سید محمد تقی مدرس رضوی مد ظله العالی بخواش را قم سعیدور در مسافرتی که در سنه ۱۲۲۲ شمسی بمشهد نمودند سوادى از تمام مقدمه این شرح را از روی همین نسخه برای اینجانب برداشتند، موقع را مفتنم دانسته از لطف ایشان کمال تشکر را اظہار میدارم، -

۲ - یعنی انابک سعد بن زنگی

۳ - چنین مکتوب است بعینه نام این قلعه یعنی بهاتزاد بیاد موحده وهاء و الف و تاء مثناة فوقانیه و زاء معجمه و الف و در آخر دال مهمله در هر دو نسخه شرح قصیده اشکنوانیه یعنی هم در نسخه مشهد و هم در نسخه کتابخانه مجلس در طهران، نام این قلعه را در هیچیک از کتب مسالک و ممالک و جغرافیای

[ بقیه در صفحه بعد ]

لیلة الاربعاء الثانية عشر من ذی القعدة لسنة ثلاث وعشرين وستمائة جرى على صاحب السعيد ما شاع في العالمين خبره و كان ما كان مما لست اذكره وانتهى امد ولايته وسياسته وقص قضاء الله جناح زعامته ورياسته فقبض عليه في يوم الاحد غرة ذی الحجة لسنة ثلاث وعشرين وستمائة وذُهب به الى قلعة اشكنوان من فارس بعد شهر مع ابنه صاحب السعيد تاج الدين محمد تعمده الله بغفرانه واستشهد وحده هناك قدس الله روحه في احدى الجماديين من سنة اربع وعشرين وستمائة، و كان رضى الله عنه انشأ هذه القصيدة الغراء في القلعة ولم يكن عنده دواة ولا قلم بل املاها على ابنه تاج الدين [محمد] وكان يحفظها فلما أنزل رواها لمولاي و والدي و امامي امام المسلمين حجة الله على بريته اجمعين مفسر التنزيل مقرئ التأويل استاذ اكابر المتبحرين صفى الحق<sup>۱</sup> والدین ابی الخیر مسعود<sup>۱</sup> بن محمود بن ابی الفتح

[بقیه از صفحه قبل]

قدیم و جدید از قبیل اسطخری و ابن حوقل و مقدسی و ابن الفقیه و ابن خرداذبه و قدامة بن جعفر و ابن رسته و ابن واضح یعقوبی و التنبیه و الاشراف مسعودی و فارسنامه ابن البلخی و معجم البلدان یا قوت و تقویم البلدان ابوالفداء و نزهة القلوب حمدانیه مستوفی و فارسنامه ناصری و آثار عجم و نیز در هیچیک از کتب و نقشه های جغرافی جدید نیافتیم ، ولی در ابن الاثیر در حوادث سنة چهار صد و پنجاه و نه نام قلعة را در فارس می برد با اسم بهنرآش بیا موحد و هاء و نون و زاء معجمه و الف و دال مهمله که بدون شك و شبهه باید همین قلعة بهنرآش مانعن فیه باشد و لابد یکی ازین دو املاء باید تصحیف دیگری باشد و اظهر آنست که املاى ابن الاثیر تصحیف املاى شرح قصیده اشکنوانیه باشد نه برعکس چه این املاء اخیر در دو نسخه خطی که یکی از آنها بسیار قدیمی است مرفوم است در صورتیکه املاى ابن الاثیر فقط در یک مأخذ است و آن هم چاپی جدید، باری عین عبارت ابن الاثیر در ج ۱۰ ص ۱۸-۱۹ در حوادث سنة ۴۵۹ در حکایت فتح فارس بدست الب ارسلان از قرار ذیل است ، « ثم سار [الب ارسلان] منها [ای من کرمان] الى فارس فوصل الى اسطخر وفتح قلعتها و استنزل واليها فعمل اليه الوالي هدايا عظيمة جليلة المقدار من جملتها قدح فيروزج فيه منون [؟] من المسك مكتوب عليه اسم جشيد الملك و اطاعه جميع حصون فارس وبقى قلعة يقال لها بهنرآش فسار نظام الملك اليها و حصرها تحت جبلها و اعطى كل من رمى بسهم و اصاب قبضة من الدنانير و من رمى حجراً ثوباً نفيساً ففتح القلعة في اليوم السادس عشر من نزوله و وصل السلطان [الب ارسلان] اليه بعد الفتح فعظم محل نظام الملك عنده فاعلى منزله و زاد في تحكيمه » انتهى ، -

۱ - رجوع شود برای ترجمه احوال او بهمین کتاب حاضر ص ۴۳۰ شماره ۲۹۸ از تراجم و مخصوصاً

بعاشية ۲ از ص ۴۳۰ ، و شیراز نامه ص ۱۴۵ ،

السيرافي قدس الله روحه ووالی فتوحه ، وكان والدي برّ الله مضجعه ابن خال الصّاحب السعيد عميد الدين رضي الله عنهما فرثب ابياتها واغتنم ثقلها واثباتها فانتشرت وشاعت في الآفاق و تناقلها فضلاء خراسان والعراق بل قد اخبرني من اثق به من الأئمة الواردين من بلاد الشام ان هذه القصيدة يدرسها اكابرهم ويحفظها اصاغرهم و لعمري انها عند تأمل الناقد البصير جديرة بانواع الاحترام والتوقير لما فيها من اللطائف الغزيرة والفوائد الكثيرة والنكت اللطيفة والرموز الشريفة فاقترح على جماعة من اكابر الرّفقاء واجلة الاخلاء ان اشرح لهم هذه القصيدة شرحاً يكشف القناع عن مضمونها ويحصر اللثام عن مكنونها فاستخرت الله تعالى مستعيناً في ذلك بهدايته متوكلاً على حسن عناية وهو حسبنا ونعم الوكيل ، قال رضي الله عنه :

من يُبلغن حماماتٍ ييطحاءُ      مُتمتاتٍ بسلسالٍ و خضراءِ

الحمام عند العرب قزاة الأطواق من نحو الفواخت والقماري الخ « و از اينجا شروع ميکند بشرح قصيده تا آخر آن ، و در آخر نسخه مشهد کاتب نسخه عبارت ذيل را نگاشته : « تم شرح القصيدة بفضل الله و كرمه في تاريخ يوم الجمعة السادس والعشرين من شهر صفر ختمه الله بالخير والظفر سنة اربع و ثلاثين وسبعمائة والحمد لله ومصلياً ( كذا ) كتبه بخطه العبد الضعيف الحقير علي بن عبدالعزيز الشيرازي « -

واين فصل منقول از مقدمه شرح اشكناويه علاوه بر اطلاعات مهم راجع بخود ناظم تاريخ حقيقي وفات اتابك سعد بن زنگي را كه در هيچيك از كتب تواريخ متداوله مطلقاً و اصلاً وبدون استثناء و حتى و صاف كه حاوي بهترين و مبسوط ترين تاريخ سلسله سلغريان فارس است بنحو تحقيق و صواب ذكر نكرده اند<sup>۱</sup> در اين مقدمه صريحاً

۱ - تاريخ گزيده واب التواريخ و جهان آرا وفات اتابك سعد بن زنگي را در سال شصده و بيست و هشت نوشته اند و اين غلط بسيار فاحش بزرگي است و ما نيز سابقاً در مقدمه المعجم في معاني اشعار المعجم بتابعت ايشان همين قول را نقل کرده بوديم و بعدها در نتیجه تتبع بيشتري ملتفت اين سهو فاحش آنها شديم ، و در جامع التواريخ و وصاف و روضة الصفا و حبيب السير آن واقعه را در احدى الجماديين سنة شصده و بيست و سه ضبط کرده اند ( رجوع شود بر سالة ممدوحين سعدي تأليف راقم اين سطور محمد بن عبدالوهاب قزويني ص ۶-۷ ) ،

واضحاً با تعیین روز و ماه و سال یعنی شب چهارشنبه دوازدهم ذی القعدة سنه ششصد و بیست و سه ضبط کرده است و علاوه بر این محل وفات پادشاه مزبور را که قلعه بهاتزاد سابق الذکر باشد نیز تعیین نموده است -

۵۵م از مآخذ کتاب **تلخیص مجمع الالقاب** است تألیف ابو الفضل عبدالرزاق بن احمد بغدادی معروف بابن الفوطی متوفی در سنه هفتصد و بیست و سه (مؤلف کتاب مشهور الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابعة) ، این کتاب قاموسی است در تراجم مشاهیر رجال ولی مرتب بالقباب ایشان نه باسامی آنها ، ازین کتاب تا آنجا که معلوم است فقط يك نسخه از جلد چهارم آن در کتابخانه ظاهریه دمشق موجود است. در باب عین از کتاب مزبور ترجمه احوال مختصری از صاحب ترجمه در تحت عنوان «عمیدالملک» مذکور است از قرار ذیل :

« **عمیدالملک** <sup>۱</sup> ابو غانم ابوالمظفر <sup>۲</sup> اسعد بن نصر بن ابی غانم جهشیار بن ابی شجاع بن الحسین بن قرخان الانصاری الفالی <sup>(۳)</sup> وزیر فارس ، و زرمظفرالدین اتابک <sup>۴</sup> بشیراز و نواحیها و نکه <sup>۵</sup> و اعتقله بقلعه اشکنوان بفارس و هو صاحب

- ۱ - کذا فی الاصل ، لکن در جمیع مآخذ دیگر که اسامی آنها در آخر این فصل مذکور خواهد شد لقب صاحب ترجمه «عمیدالدین» مرقوم است نه عمید الملک ، ولی ممکن است که وی مرد و لقب را داشته بوده یعنی لقب معمولیش عمیدالدین بوده و لقب دولتش عمیدالملک ، و نظایر آن در تاریخ بسیار است ، ۲ - کذا بعینه فی الاصل بتعدد کتبه و بدون اتمام او و عاطفه بین آندو ، - در عموم مآخذ دیگر کتبه او را « ابونصر » نگاشته اند نه ابو غانم و نه ابوالمظفر ،
- ۳ - فال یکی از بلوکات معروف گرمسیرات فارس است و واقع است بکلی در جنوب شیراز نزدیک بغلیج فارس ، و اکنون بلوک فال را « گله دار » گویند ، و بلوک افرز یا ابرز که صاحب ترجمه معمولاً منسوب بدانجاست و در عموم مآخذ او را بعنوان عمیدالدین افزری یا ابرزی نگاشته اند بکلی نزدیک بلوک فال و در شمال شرقی این بلوک اخیر است ، و ظاهراً یا بواسطه قرب جوار این دو بلوک بیکدیگر و مشهور تر بودن بلوک فال یا با احتمال بسیار قوی بواسطه اینکه وسعت بلول فال در سابق بیش از وسعت بلوک گله دارد حالیه بوده و شامل بلوک افرز نیز میشده ابن الفوطی نسبت صاحب ترجمه را بجای افزری یا ابرزی « فالی » عنوان کرده است ، ۴ - یعنی اتابک سعد بن زنگی ،
- ۵ - ظاهر این عبارت موهم اینست که همان اتابک شیراز که عمیدالملک وزیر او بوده او را محبوس و سپس مقتول نموده و حال آنکه باجماع مورخین آنکس که صاحب ترجمه وزیر او بوده اتابک سعد بن زنگی است و آنکس که او را محبوس و مقتول نموده چنانکه مکرراً گذشت پسر پادشاه مزبور اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بوده است ، -

القصيدۃ المعروفة التي اولها :

من يُبلغنُ جماعاتٍ يبطحاءٍ      ممثّعاتٍ بسلسالٍ و خضراءِ

و كان في مبدأ تحصيله يسكن رباط دشت بقال فلما استدعى الى الوزارة كتب

على باب الرباط :

عليك سلام الله يا خير منزل      رحلتنا و خلفناك غير ذميم

فلازلت معموراً ولازلت أهلاً      و تزلت الرحمن كلّ كريم

و حبس العميد في ذي القعدة<sup>۱</sup> سنة ثلاث و عشرين و ستمائة و استشهد

في شهر ربيع الآخر<sup>۲</sup> سنة اربع و عشرين و ستمائة « -

سوم از مآخذ کتاب تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان است

که وصف آنرا مکرّر در حواشی شدالازار کرده ایم و در حدود سنه هفتصد هجری

بقلم یکی از نوادگان شیخ روزبهان تألیف شده است ، در کتاب مزبور حکایت ممثّع

ذیل را راجع بصاحب ترجمه و شیخ روزبهان بقلی ذکر کرده که بعین عبارت نقل میشود

( ورق ۲۳ ب از نسخه کتابخانه حاجی حسین آقا ملک ) : « حکایت نقل است از

معتبران که امام الأئمه فخرالدین رازی رحمه الله علیه از صادر و وارد مستخبر احوال

شیخ روزبهان بودی رحمه الله علیه و گاه گاه گفتی که در خطّه فارس قلم زنی و قدم زنی

بغایت کمال هستند ، روزی از خدمتش سؤال کردند که مراد ازین قلم زن و قدم زن

کیست فرمود که قدم زن شیخ روزبهان و قلم زن خواجه عمید وزیر ، و وفات شیخ

[روزبهان] و از آن امام فخرالدین در سال ست و ستمائة بود . انتهى « -

چهارم از مآخذ مکتوبی است که خود صاحب ترجمه عمیدالدین اسعد از حبس

قلعه اشکنوان بدوستان خود از اکابر و اعیان دولت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی

نگاشته است ، نسخه ازین مکتوب در جنگی خطی بسیار قدیمی بخطّ نسخ درشت

۲۰۱ - قطب الدین محمد فالی شارح قصیده اشکنوانیه که نواده خال صاحب ترجمه بوده و بنابراین بحکم

اهل البیت ادری بمافی البیت قطعاً بهتر از سوانح احوال صاحب ترجمه باخبر بوده است صریحاً و اضناً

تاریخ توقیف او را چنانکه گذشت در غرة ذی الحجّه ۶۲۳ و تاریخ قتل او را در احدی الحادین ۶۲۴

ضبط کرده است پس این هر دو تاریخ که ابن الفوطی ذکر کرده مشکوک است .

متعلق باقای حسین باستانی راد مقیم طهران محفوظ است که ما باجازه ایشان وبا تشکر قلبی ازین رخصت ذیلاً درج مینمائیم ، این جنگ تاریخ کتابت ندارد ولی از وضع کاغذ و خط و املاهای قدیمی کلمات واضح است که قطعاً مؤخر از قرن هفتم نوشته شده است ، و آن مکتوب اینست :

« نسخه که وزیر عمیدالدین اسعد بن نصر الفارسی  
نوشته است از حبس قلعه اشکتوان

زندگانی اولیاء نعم صدور و اکابر عالم در تواتر نعمت و ترادف دولت درازباد و حق جل و علا در کمال احوال حافظ و معین ، معلوم رای اکابر و صدور باشد که الغریق يتعلق بکلی شیء و العاشق يطوف علی کمال حی کسی که در غرقاب هالک و گرداب قاتل افتاد مادام تا نیم جانی در مضیق قالب او هیجان می کند از غایت حب حیات در طلب خلاص و نجات دست و پایی می زند و بهر وجه که ممکن گردد دست آویزی می جوید و اگر چه فلاحی و نجاتی روی نماید بر قدر استطاعت سباحتی<sup>۱</sup> می کند و هر شجره ثابت و راسخ که بر ساحل مشاهده می کند بمجاهده کلی خویشتن را بجانب آن می افکند تا باشد که باصول متین و فروع وثیق او تعلق سازد و بعد ما که در منصب می بود که و هو القاهر فوق عباده تا امروز که بدین صحیفه<sup>۲</sup> کی عبرت اوایل و او اخرست مبتلا<sup>۳</sup> گشت و بدین نکبت که تذکره و تشبیه عقلاء عالم است درماند و در قعر چاه ظلمانی زنده بگورشد و هر مرده را کفنی باشد و یالیت که درین گور ظلمانی کفنی بودی تا سرمایه این چاه نمناک ازین تن غمناک بازداشتی و شب و روز در قعر چاه از نور خورشید و ماه بی بهره می باشم نه روز از شب باز می دانم و نه شب از روز باز می شناسم گوئی سمع جذرا صم شدست که هر گز آوازی بوی نمی رسد گوئی بصر مقله اکمه شدست که هیچ لون را ادراک نمی کند هیچ نمی دانم تا این جان آهتین این قالب سنگین مرا چراوداع نمی کند هیچ معلوم نیست که این روزگار بدخو این

۱ - سباحت بینه موحده یعنی شناوری ،

۲ - کذافی الاصل ( ۴ ) ، - و محتمل است با احتمال قوی که تصحیف ، زجیه ، مفرد فجایع باشد .

۳ - کذافی الاصل ، نه مبتلی ،

این عمر ستیزه روی را چه سبب در اقراض زوال نمی کشد شعر

الاموت یباع فاشتریه

فهذا العیش ما لاخیر فیه

الا رحم المهیمن روح عبد

تصدق بالممات علی اخیه<sup>۱</sup>

در بیع و شرا عظیم بشتافتمی

گر هیچ اجل را ببها یا فتمی

از تر و خشک جهان وظیفه بامداد و شبانگاه يك تاي نان خشکست و از عین

جیحون راتبه شربت و طهارت يك کوزه آب شعر

افیضوا علینا من الماء فیضا

فانا عطاش و اتم ورود<sup>۲</sup>

و اگر خادم مخلص شرح هر نکبتی و حکایت هر شدتی و محنتی گوید طبع مخدومان را

عز نصر هم ملال افزایش و چون امروز مخدومان و خداوندان در مسند مراد و متکاء اقبال

و انواع سعادت که همیشه چنین باد بمداوات رنجور و معالجت مهجور کمتر التفات

نمایند اما توقع ذاتی و عواطف جبلی آنست که فرمان صاحب شریعت علیه التحیة و الصلوة

مرآت کل اوقات خود سازند که استماع کلام الملهوف صدقة و این قرین بلاء دهر

و همنشین عناء<sup>۳</sup> عصر را بعنایتی دست گیرند، این خادم در بسیط کاینات مستغاث<sup>۴</sup> آلاهی

۱ - از جمله چهار بیتی است از حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدولة دیلمی که ابن خلکان ج ۱ ص ۱۵۵

بوی نسبت داده است و بیت تانی در آنجا اینگونه است ، الا رحم المهیمن نفس حر تصدق بالوفاة

علی اخیه ، ۲ - از جمله چهار بیتی است از خلف بن احمد قیروانی شاعر که یاقوت در معجم

الادب ج ۴ ص ۱۷۸ باونسبت داده و آیات اینست :

و ایا منا بانوی ستعود

هل الدهر یوما بلیلی یجود

بنفسی والله تلک العهود

عهد تقصت و عیش مضی

هنبثا لکم فی الجنان العلود

الاقبل لسکان وادی الحمی

فنعن عطاش و اتم ورود

افیضوا علینا من الماء فیضاً

۳ - از اینجا یعنی از کلمه عصر تا آخر این مکتوب چون سوادى که من خود از روی نسخه

اصل آقای باستانی راد برداشته بودم مفقود شده بود و بنسخه اصل دیگر دست رسی نداشتم لهذا

این بقیه را از روی سوادى که از همین نامه یکی از دوستان آقای اقبال برداشته بود سواد برداشتم

نه از روی اصل نسخه آقای باستانی راد ، و بنابراین از اینجا بعد هر جا اندافی الاصل می نویسم

مقصودم از « اصل » سواد مشارالیه است نه اصل نسخه قدیمی حنکاء ، این را باید از نظر دور داشت ، ۴ - کذا فی الاصل (؟) .

رحمت و عاطفت ربانی روزگار می گذاشت و در احداث ایام و اضغاث احلام روزی شب و شبی بروز می آورد و بحکم مساعده اتفاقات حسنه بر مراقی هم بنی آدم ترقی مینمود و بهر خلاصه امانی که امثال خادم را بود با امداد لطف ربانی می رسید و بمنصب و مرتبه که اهلیت آن داشت یا نداشت بخت موافقت می نمود و لله فی کل قوم یوم و در ظل دولت پادشاه روی زمین مخدوم ملوک و سلاطین عالم اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره جمله اقبال بدست آورد و بانوار دولت او سنگ امیدم یا قوت احمر گشت و هر تخی که بدست مراد در چمن سعادت پاشیدم شجره مفاخر و معالی و محط مراتب و مآثر گشت ، اما خادم دولت مست گشت و ظن برد که اعتدال هواء ربیعی از صرصر خزان ایمن شده ماند و باصبح اعمار را شب آجال در پیش نیست و یا مگر صاف لذات را درد بلیات در عقب نخواهد بود و خبر نداشت که ان الله یمهل و لایهمل و بی خبر ازین خبر که صاحب شرع علیه الصلوة والسلام فرمود اتقوا دعوة المظلوم فانها لاترد و گمان برد که این نکات و عید و کلمات تهدید که در مضمون مصحف مجیدست منسوخ و متروک گشته است و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون و بهیچ وقت بردل و خاطر نمی گذشت که موسی علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و پیراهن کاغذین شکل که بحیله خواجگی و تکلف بشری از عوارض مستی درویش ساخته بود و در میان جماعتی او باش خود را در آن جلوه گری کرده و بدستاری که مقنعه بر آن فضل داشت مغرور مانده و می پنداشت که باران حوادث جهان و طوفان نوائب زمان را دفع تواند کرد یا تیری که مظلومان در وقت سحر بر کمان بیچارگی و تضرع نهند و بر هدف آه امن یجیب المضطر اذا دعاه اندازند بواسطه پیراهن دفع تواند نمود و البته این آیت نمی خواند که ان اخذہ الیم شدید ، و [مراعات] این کلمه شما مخدومان بسبب نگاه داشت جاه و صدقه دولت خداوند جهان واجب دانند [که] :

و اد زکوة الجاه واعلم بانها      کمثل زکوة المال لابد واجب

و بدین بیچارگی و تفضیع عمر و اطفال خرد و دین و دنیا که خسارت کرده است

۱ - کذا فی الاصل ، معلوم نیست که فعل « دانند » بصیغه جمع غایب چگونه فاعل آن ضمیر « شما » در سطر قبل بصیغه جمع مخاطب آمده است (؟) ،



مسهلتی فرمایند مادام ~~که~~ قدرت دارند فریاد رسی واجب شمرند حقوق صحبت و محالحت از مواجب است و مجروحان را مرهم نهادن از لوازم درمانده شدم برنج دستم گیرید خلاصه آرزو از خدمت مخدومان و کربمان اقتراح کرده میشود که چونت در مضیق جسم خواهند داشت و این بندبلا ازین پای مبتلا<sup>۱</sup> برنخواهند گرفت و بجرمی که نکردهام حدی خواهند زد آنچه ملتس است از انعام دریغ ندارند و این قصه که از غصه روزگار نوشته است برخوانند و برای نجات را شفاعتی طلبند تا<sup>۲</sup> بمستحفظا قلعه تقدیمی فرمایند تا خادم را ازین قعر چاه مظلوم که منزل شب و روز دائم است بموضعی دیگر نقل کنند بدان قدر موضعی که خشتی هم از زمین میسر گردد و آن قدر که وظیفه افطارس است يك تاي نان دیگر درافزایند و کوزه آب که راتب طهارت و شربت است با دو کوزه فرمایند که يك کوزه خوردن و طهارت ساختن را متعذر است و این جماعت عیالکان و طفلکان که ستم زدگان اند بشفقت و رأفت خویش مخصوص گردانند و خطاب ربّانی که فاما الیتیم فلا تقهر کار بندند و چون دریمان رعایت حقوق یتیمان از فرایض روزگار و مواجب ایام سیادت شمرند و بجرم گناه کاران بی گناهان را از عاطفت و شفقت محروم نگردانند که روزگار مر کبی توسن است در زیر لجام هیچ رایض نرم نشود و دولت معشوقی بی وفاست روزی چند بیش با عاشقان آرام نگیرد و از روزگار آدم علیه السلام الی یومنا هذا هر که خیری کرد و احسانی نمود نقش آن از تخته ادوار لیل و نهار محو نگشت و هر که سنتی بد نهاد مساوی تبعات آن از خواطر و اوهام فراموش نشد قوله تعالی من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ابذت تعالی روزگار اولیاء نعم و دولت را از امثال این حال که خادم را افتاد مصون و محروم دارد بمنه وسعة فضله ، انتهى .

و در ختام این نکته را نیز نا گفته نگذریم که دو شاعر معروف رفیع الدین لنبانی اصفهانی و کمال الدین اسمعیل اصفهانی را در حق صاحب ترجمه مدایح غرّاست که در دواوین آنان مثبت است .

۱ - کذا فی الاصل ، نه مبتلی ،

۲ - کذا فی الاصل بقاء مشاة فوقانیه ، و شاید صواب > یا > بمشاة تحتانیه باشد ( ۲ ) ،

فهرست مدارك - راجع بترجمه احوال صاحب ترجمه : - نظام التواريخ قاضی  
 بیضاوی چاپ طهران س ۸۸ و چاپ حیدرآباد دکن ص ۷۷ ، و صاف ص ۱۵۰-۱۵۱  
 ۱۵۶-۱۵۷ ، ۱۶۲ ، مقنعة شرح قصيدة اشکنواتیه از قطب الدین محمد فالی نسخه  
 کتابخانه مشهد و کتابخانه مجلس در طهران ، تحفة العرفان فی ذکر سید الأقطاب  
 روزبهان نسخه کتابخانه حاج حسین آقای ملک در طهران ورق ۲۳ ب ، تلخیص مجمع الألقاب  
 ابن الفوطی نسخه کتابخانه ظاهریه دمشق در باب عین در عنوان « عمیدالملک » ،  
 شیرازنامه ص ۵۴-۵۷ ، ۱۴۵ ، شد الأزار در اثناء تراجم شماره ۶۱ ، ۱۵۴ ، ۲۵۰ ،  
 ۲۵۷ ، ۲۹۹ ، روضة الصفا ج ۴ ص ۱۷۴ ، دستورالوزراء ص ۲۳۷-۲۳۸ ، حبیب السیر  
 جزو ۴ از جلد ۲ ص ۱۲۹ ، فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۳۲ ، ۳۳ م ، وج ۲ : ص ۱۷۹ ،  
 ۳۳۲ ، آثار عجم ص ۲۲۳-۲۲۴ ، دائرة المعارف اسلام بقلم مرحوم کلمنت هوارت  
 مستشرق فرانسوی ج ۱ ص ۶ و ۱۸۳ با اغلاط و اشتباهات بسیار -

ص ۴۴۰ س اخیر از متن ، **ولم اطلع علی تاریخه ونسبه** ، از کتاب تحفة  
 العرفان (ورق ۱۱ الف) معلوم میشود که نام پدر ابن خدش منصور بوده است ونسبه :  
 « [شیخ روزبهان بقلی] در شیراز بناء رباط مبارک فرمود در باب خدش بن منصور  
 رضی الله عنه در سنه ستین و خمسمائة « انتهى » -

ص ۲۵۳ حاشیه ۸ ، وفات ابن عزّ الدین مسعود را در مجمل فصیح خوافی در  
 سنه هفتصد و پنجاه نگاشته ونسبه : «سنه خمسين وسبعمائة وفات امام عزّ الدین مسعود  
 ابن [ابراهیم بن روزبهان الثانی بن احمد بن] شیخ روزبهان البقلی بشیراز» - و  
 چنانکه ملاحظه میشود خوافی این عزّ الدین مسعود را که نواده نواده (بتکرار نواده)  
 شیخ روزبهان بقلی است مستقیماً بجد اعلای او شیخ روزبهان بقلی مذکور نسبت داده  
 بحذف اسامی سه پدر از بین ، و نسبت بجد چنانکه معلوم است در کتب تواریخ و رجال  
 بسیار شایع است مانند ابن سینا و ابن هشام و ابن مالک و ابن حزم و ابن زولاق و غیرهم -  
 ص ۲۶۳ حاشیه ۶ ، **الشیخ ابوالحسن علی الكواری المعروف بیه** ، در این

حاشیه ذیل صفحات ما نوشته ایم که هیچ اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم  
 بدست بیاوریم ، ولی بعدها وقتی که شیرازنامه خطی مورخه سنه ۸۳۳ متعلق بمرحوم

شعاع الملك شیرازی بدست ما افتاد معلوم شد که بسیاری از تراجم اشخاصی که در این نسخه خطی شیرازنامه موجود است از نسخه شیرازنامه چاپ طهران بکلی افتاده و مفقود است از جمله آنها یکی ترجمه احوال همین شیخ علی کواری است که در ص ۶۵ ب از نسخه خطی شیرازنامه مشارالیهها مسطور است از قرار ذیل :

« ومن الشیوخ الدین ادرکوا عصره [ای عصر الشیخ المرشد ابی اسحق ابراهیم ابن شهریار الکزرونی] الشیخ الأمام سند الزهاد و اسوة العباد ابوالحسین <sup>۱</sup> علی به الکواری بزرگوار جهان و شیخ و مقتدای زمان بود صحبت شیخ کبیر قدس سره دریافته بود و در صحبت ابی احمد کبیر روزگاری بسر برده و در مسافرت حجاز به شایخ آن عصر رسیده بود و بعد از مدتی چون مراجعت فرمود در ناحیه کواری بر بابط فاروق اقامت کرد چهل سال در آن بقعه بطاعت و اوراد مشغول شد که در آن مدت بغیر از دونوبت از آن بقعه بدر نیامد و در شهور سنه ۹۹۹ و عشرين و اربعمائه وفات یافت و در همان رباط مدفون است « انتهى »

ص ۲۶۴ م ۷ باخر ، الشیخ ابوبکر بن عمر بن محمد المعروف ببکر ، در حواشی ذیل این صفحه ۷ سطر باخر مانده مانوشته ایم که « در نسخ معموله شیرازنامه از خطی و چاپی گویا اصلا و ابدا هیچ نامی از ابوبکر معروف ببکر برده نشده » ولی بعدها چنانکه در حاشیه قبل گفتیم پس از آنکه نسخه خطی شیرازنامه مورخه ۸۳۳ را بدست آوردیم ترجمه احوال همین ابوبکر بر کر را نیز در آنجا یافتیم و این ترجمه نیز بتمامها از نسخه شیرازنامه چاپ طهران ساقط است و هی هذه :

« و منهم [ای من شیوخ الطبقة الثالثة] الشیخ الزاهد اسوة العباد سند العرفاء الزهاد الشیخ ابوبکر بن عمر بن محمد يعرف ببکر <sup>۲</sup> فهرست شمایل و فضایل و دیباچه مناقب و مآثر بود حریم ضمیر منیرش آفتاب صفت مقر انوار و مستودع اسرار آیات حق گشته بود و انفاس قدس آثارش سحاب آسا هشیم و حطام جهالت طالبان

۱ - کذا فی الاصل ، ولی در شد الازار ص ۲۶۳ ، ابوالحسن ، واعله اضهر ،

۲ - کواری نام بلوکی است در فارس بمسافت ده نرسخ تقریبا در جنوب شیراز ، -

۳ - کذا بالفن المعجمة ، ولی در شد الازار ص ۲۶۴ ، « بر کر » ، بکاف بجای فین مرقوم است ،

را نصارت و نمو استعداد و استدراک بخشوده شیخ العارفين روزبهان قدس الله سره در مبادی حال بخدمتش متردد بودی و از تائف<sup>۱</sup> انقاس و لطائف مفاکحات آن یگانه استطراف می نمودی ، بتاریخ سنه اربعین و خمسمائة وفات یافته و در درب خدیش بمزار معروف ببرغر مدفون است ، « انتهى

ص ۲۶۶ س ۲-۳ ، این دو بیت را با اندک اختلافی با اینجا ابواسحق شیرازی در طبقات الفقهاء ص ۱۰۱ و صاحب آثار البلاد در تحت عنوان « شیراز » ص ۱۴۱ بابوضربن ابی عبدالله الحنّاط از فقهاء شیراز معاصر عضدالدوله نسبت داده اند و خلاصه عبارت آن هر دو مؤلف ملقّقاً از قرار ذیل است : « و ینسب الیها [ ای الی شیراز ] ابوضربن ابی عبدالله الحنّاط<sup>۲</sup> کتب فقیها اصولیاً ادیباً مناظراً شاعراً مات بفید فی طریق مکه اخذ الفقه عن ابيه وله مصنّفات کثیرة فی الفقه و اصول الفقه وعنه اخذ فقهاء شیراز الفقه وهو الذی یقول فی کتاب المزنی<sup>۳</sup> رحمه الله تعالی :

هذا الذی لم ازل اطوی وانشره      حتی بلغت به ما کنت آمله  
قدّم علیه وجانب من یخالفه      فالعلم انفس شیء اتت حامله<sup>۴</sup>

ص ۲۸۴-۲۸۵ ، نظر خوانندگان را باغلاط و اوهام و اشتباهات بسیار عجیبی که مؤلف را در این دو صفحه روی داده است و ما در حواشی ذیل صفحات اجمالاً بآنها اشاره کرده ایم بنحو خصوصی جلب می نمائیم ، -

ص ۲۹۶ س ۱ ، **الشیخ بانجیر بن عبدالله الخوزی** ، کلمه بانجیر در نسخه قدیمی متقن مضبوط ق صریحاً و اضحاً بیاه موّحده و الف و جیم و یاء مثناة تحتانیّه و در آخر راء مهمله مرقوم است ، و بنجیر بهمان ضبط ولی بدون الف هیئت دیگری از همین کلمه است که در کتب تواریخ و رجال بیشتر باین هیئت اخیر برمیخوریم و

۱ - کذا فی الاصل ، نتفه بضم نون و سکون تاء جمع آن نتف کصرد بمعنی آنچه بانگشت از گیاه و جز آن برچینند میباشد و من المجاز اعطاء نتفه من الطعام ای شیشا منه ( منتهی الأرب و اساس ) ولی نتائف که قیاساً جمع نتافه باید باشد بهمان معنی نتفه در کتب لغت بمعنی مجازی نتفه یافت نشد ،  
۲ - کذا فی طبقات الفقهاء یعنی « الحنّاط » بجاء مهمله و نون یعنی گندم فروش ، - ولی در آثار البلاد « الخیاط » بجاء معجمه و یاء مثناة تحتانیّه مرقوم است ، -

۳ - رجوع شود بکشف الظنول در عنوان « مختصر المزنی فی فروع الشافعیة » ،

در دو نسخه ب م نیز در مورد صاحب ترجمه مانحن فیه به همین صورت مرقوم است منتهی با تنقیح ناقص (رجوع شود بحاشیه ۱ از ص ۲۹۶) و در همان حاشیه گفتیم که این کلمه تقریباً بنحو قطع و یقین از اعلام دیالمه است از جنس و شمگیر و گورگیر و شیرگیر که در قرون وسطی در دوره استیلای دیالمه و مدتها نیز بعد از آن در اقطار ایران این نوع اسامی دیلمی از قبیل همین کلمه بنجیر و بانجیر و بشگیر و مرداویج و اسفار و دیلمسفار و شیراسفار و یلسوار (= پیلسوار) و باکالیجار و شیرزیل و جستان و هسودان و شرمزن و قرکوه و مناور و فیلسار و خواشاده و غیره و غیره بسیار شایع بوده است ولی در قرون متأخره اینگونه اعلام متدرجاً مهجور شده و بکلی از میان رفته است و امروز فقط در کتب نواریخ و رجال باینگونه اسامی برمیخوریم لایق و مابین اینگونه اسامی بعضی از آنها که نادر الاستعمال تر و غیر مأنوس تر از سایر اعلام از همان منشأ بوده و صورت ظاهری آن نیز مرکب از حروف متشابهه و مراکز متعدده بوده مثل همین کلمه بنجیر مثلاً تصحیفات بسیار عجیب و غریب در آنها راه یافته و تلفظ اصلی آنها برای اغلب اشخاص بکلی در پرده خفا مانده است، مثلاً در حاشیه نسخه م در مقابل عنوان صاحب ترجمه حاضر یعنی شیخ بنجیر خوزی بخطی الحاقی کسی نوشته: «مزار مشهور بشیخ بیخبر» (بیاء موحدّه و یاء مثناة تحتانیّه و خاء معجمه و باء موحدّه و در آخر راء مهمله!) و همچنین در چاپ سقیم ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید ص ۱۲ نیز عین همین تصحیف روی داده و نام او را شیخ بیخبر بعین همان املائی مصحّف مذکور بلافاصله قبل چاپ کرده اند و بشرح ایضاً در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۲۵۰ در شرح احوال خواجه امین الدین ابوالحسن بن بنجیر کازرونی (نمره ۲۴۶ از تراجم کتاب حاضر) نام او را «خواجه امین الدین ابوالحسن بن بیخبر کازرونی» عنوان کرده است بعین همان املائی مصحّف مذکور منتهی با انفصال در کتابت بین «بی» و «خبر» و باز یکی دیگر از موسومین بهمین اسم دیلمی بنجیر یعنی پدر (عزالدین بن بنجیر شاعر معاصر سلغریان) نام او در و صاف چنانکه خواهیم گفت به «پنجره» تصحیف شده است! - باری زیلاً ما اسامی بعضی موسومین باین اسم عجیب مهجور را از روی بعضی مأخذ معتبره رجال با

کتب تواریخ که این کلمه در آن مآخذ اغلب صریحاً و واضحاً بضبط قلم و بدون هیچ تصحیف و تحریفی بهمان هیئت بنجیر با باء موّحده و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیّه و راء مهمله یا با بنجیر بزایدتی الفی بعد از حرف اوّل مثل متن حاضر یا بنسکیر با کاف بجای جیم نوشته شده نقل میکنیم تا خواننده اوّلاً از ضبط و املائی صحیح این کلمه اطمینان پیدا کند و ثانیاً معلوم او شود که این اسم در قرون وسطی از اسامی نسبة متداول بوده است در ایران :

۱ - در کتاب التّدوین فی ذکر اخبار قزوین تألیف امام الدین محمّد بن عبدالکریم رافعی متوفی در سنه ۶۲۳ نسخه عکسی اسکندریّه در باب باء موّحده بین « بلال » و « بندار » گوید بعین عبارت ( ص ۲۵۷ ) : « الثامن بنجیر <sup>۱</sup> بن رستم بن بنجیر <sup>۱</sup> الزاهد القزوينی سمع الامام احمد بن اسمعيل يقول فيما املی سنة سبع و اربعین و خمسمائة ابناً زاهر . . . عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله رأیت ربی فی احسن صورۃ الخ » انتهى - از ترتیب ذکر این کلمه در کتاب تدوین که اسامی آن مرتّب بحروف معجم است در باب باء موّحده بین « بلال » از یک طرف و بین « بندار » از طرف دیگر واضح میشود اوّلاً که حرف اوّل آن باء موّحده است بالضرورة و حرف دوّم آن نیز بالضرورة نون است ( نه یاء مثناة تحتانیّه و نه حرف دیگر از حروف مرکزدار مانند باء و تاء ) -

و باز در همان کتاب در باب میم در اوّل فصل محمّدین که اسامی آباء ایشان یاء موّحده بعدها النون شروع میشود قبل از کسانی که اسامی آباء ایشان « بندار » است ترجمه احوال دو نفر ذیل را که اسم پدرشان بنجیر است ذکر کرده است بعین عبارت : « محمد بن بنجیر <sup>۲</sup> الهمذانی سمع بقزوین الصوفی شیخ ابراهیم السجّادی سنة سبع و عشرين و خمسمائة جزءاً من حدیث ابی بکر النّقیس . . . عن عبد الله بن زمعة اخبره انه سمع رسول الله صلعم يقول فی خطبة فی ذکر النّاقة التي عقرها قوم صالح فقال اذا نبعث اشقاها لها رجل عزیز منیع فی رهطه مثل ابن زمعة ابو زمعة عمّ الزیر بن العوام - محمد بن بنجیر <sup>۳</sup> بن الحسن الصوفی القصیری شیخ بگاء خاشع نال لکتاب الله یوم

۱ - نقطه جیم را در هر دو موضع در نسخه اصل ندارد ، -

۲ - بدون هیچ نقطه ، ۳ - بدون هیچ نقطه ،

فی بعض المساجد بقزوین سمع اکثر اسباب النزول للواحدی سنة احدى و سبعین و  
 خمسمائة عن عطاء الله بن علی بروایتہ عن ابی نصر الأریغانی عن المصنف « انتهى باختصار »  
 کلمة بنجیر در هر دو عنوان بی نقطه است ولی از ترتیب ذکر آن در ابتداء فصل باء  
 موّحده بعدها التّون در اسماء آباء محمّدین واضح میشود که حرف اوّل آن باء موّحده  
 است و حرف دوّم آن نون بالضرورة و حرف سوّم و چهارم آن نیز حملاً بر نظایر آن تقریباً  
 بنحو قطع و یقین جیم و یاء مثناة تحتانیه است چه بغیر این دو حرف هیچ اسم دیگری  
 که مبدؤ بباء موّحده و نون و جایش قبل از « بندار » باشد دیده و شنیده نشده است .  
 ۲ - یاقوت در معجم البلدان ج ۱ ص ۷۸۱ در عنوان بیجانین گوید : « بیجانین  
 بالفتح ثم السکون و جیم و الف و نون مفتوحة و یاء ساکنه و نون آخری من قری  
 نهاوند منها ابوالعلاء عیسی بن محمّد بن منصور الصّوفی الهمدانی البیجانینی سکن  
 بیجانین فنسب اليها و سمع الحديث من ابی ثابت بنجیر الصّوفی الهمدانی ذکره فی  
 التّحجیر » انتهى ، درین فصل کلمة بنجیر صریحاً واضحاً بعینه بهمان ضبط مذکور در  
 فوق (یعنی بباء موّحده و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله) چاپ شده است .  
 و مقصود یا قوت از تحجیر یکی از مؤلفات سمعانی است موسوم به التّحجیر فی المعجم  
 الکبیر ، ( رجوع شود بشماره ۱۱ از فهرست مؤلفات او در دیباجة ناشر کتاب الاّنساب  
 او ) ، و سمعانی همین مطلب را در کتاب الاّنساب در تحت همان عنوان « البیجانینی »  
 ورق ۹۸ الف تکرار کرده است از قرار ذیل :

« البیجانینی [ بالضبط المذكور المنقول عن معجم البلدان بعینه ] هذه التّعبیه  
 الی بیجانین احدى قری نهاوند منها ابوالعلاء عیسی بن محمّد بن علی بن المنصور الصّوفی  
 البیجانینی هذا شیخ من اهل بروجرد و سکن بیجانین فنسب اليها و اتفق انی دخلت  
 هذه القرية فی انصرافی من نهاوند الی بروجرد فرأینا شیخاً صوّفياً ملیح الشیبة حسن  
 الوجه خفیف الحركات نظیف النیاب فسألنا حضور داره او خاتمه فاعتذرنا فاقعدنا فی  
 موضع و قدّم بین یدینا ما حضر و کان حلوا الكلام فسألته هل سمعت شياً من الحديث  
 فقال بلی من شیخی ابی ثابت بنجیر ، بن منصور الصّوفی الهمدانی فضالبتہ باسل یخرجه

لا سمعه فقال ما يحضرنى الساعة واملى على حكاية عجيبة من حفظه بالاسناد انكرتها فى نفسى غاية الانكار غير انى كتبتها ثم وجدت الحكاية والاسناد واللفظ الذى املاه على فى كتاب آداب الفقراء لابي محمد جعفر بن محمد بن الحسن الابهرى وهو [يعنى البيجائينى - ظ] رواها عن بنجیر<sup>۱</sup> عنه [اي عن الابهرى - ظ] وفارقتة فى المحرم سنة ۵۳۲ ، انتهى ،

۳ - ايضاً ياقوت در كتاب ديگر خود معجم الأدياب ج ۵ ص ۴۳۸ در ضمن سلسله رواة حكائى نام شخصى را برده بنام ابونبات بنجیر از قرار ذيل : « قرأت بخط ابى سعد انبأنا ابونصر يحيى بن خلف الخلقانى انبأنا ابو ثابت بنجیر بن على انبأنا ابونصر بن ماكولا السخ » ، كلمه بنجیر بعين همان ضبط مذکور در فوق ( يعنى بباء موخده و نون و جيم و ياء مثناة تحتانيه و راء مهمله ) مرقوم است صريحاً واضحاً . -  
 ۴ - در مختصر تاريخ السلجوقية عماد كاتب طبع ليدن ص ۵۶ در شرح احوال نظام الملك طوسى معروف گوید از قول خود او : « قال كنت فى مبتدأ امسرى فى خدمة الأمير بيجير اسفهلار خراسان » ( با نسخه بدل بنجیر بهمان ضبط مذکور در فوق ولى بدون نقطه حرف اول ) ، و اين كلمه در همین حكایت در ابن الأثير هم چاپ اروپا و هم چاپ مصر در حوادث ۴۸۵ سه مرتبه آمده و هر سه مرتبه به « تاجر » اسم فاعل از تجارت تصحيف شده است ، و همچنین نیز در مختصر الدول ابن العبرى ص ۳۳۶ كه آنجا نیز نام اين امير به « تاجر » تصحيف شده است . -

۵ - يکى از شعراء قرن ششم معاصر انابك نكله بن زنگى (۵۷۱-۵۹۱) و انابك سعد بن زنگى (۵۹۱-۶۲۳) از سلسله سلفر بان فارس موسوم بوده است بعزالدین رشید ابن بنجیر بن محمود بن احمد شیرازى و ترجمه احوال مختصرى ازو در تلخیص مجمع الألقاب ابن القوطى در باب عين مذکور است از قرار ذيل :

« عزّ الدین ابو رشاد رشید بن بنجیر<sup>۲</sup> بن محمود الشيرازى الأديب ، ذكره

۱ - بدون نقطه سه حروف اول .

۲ - كلمه بنجیر بضبط قلم بهينه بهمان ضبط مذکور در فوق است ، و علاوه روى حرف اول آن يعنى بباء موخده واضحاً ضمه گذارده شده است .



لی الشیخ العالم عزالدین ابراهیم بن ابی علی شیرازی قال کان ادیباً فصیحاً له دیوان موجود وهو بین الفضلاء معدود وانشدنی بالرسد<sup>۱</sup> سنة تسع و ستین [ وستمائة ] قال انشدنی عزالدین رشید لنفسه :

وافتك خمسون یا مغرور فاعتنم  
بالحق تعلمه و الخیر عمله  
عساك تحظى بلذات التعمیم غداً  
اولاً فتنجو بها من لجة السقر<sup>۲</sup>

در تاریخ و صاف ص ۱۵۰ در فصل راجع بساطنت تكله بن زنگی (۵۷۱ - ۵۹۱) چندین بیت از قصیده ازین شاعر در مدح او نقل کرده ولی اسم پدر او بنجیر در نتیجه جهل نسخ به « بنجره » تصحیف شده است<sup>۳</sup> ، عین عبارت او چنین است : « و عزالدین ابن بنجره [ صح : بنجیر ] را در مدایح آن پادشاه قصاید غرّاست ابن دو سه بیت از آن قصیده ثبت کرده شد :

هو الملك<sup>۳</sup> نال الفرقدين دعائمه  
فلامن بجاریه ولا من یقاومه

الابیات « - و باز در ص ۱۵۳ در ذکر وقایع عهد سعد بن زنگی گویند : « در شهور سنة ستمائة اتابك ازبك بن پهلوان باكلجه [ ظ : ككجه ] قاصد شیراز آمد و غارت شعواء و فتكات شعاء فرمود ، عزالدین بنجره<sup>۴</sup> [ صح : بنجیر ] راست درین حال :

الاهات السلاف ولا تشجه  
فقد رج الأسی فی القلب رجّه  
الابیات الثمانية « -

۶ - همین بنجیر ( یا بانجیر ) بن عبدالله خوزی كه ترجمه احوال وی در

۱ - یعنی رصدی که خواجه نصیرالدین طوسی در سنة ۶۵۲ بحکم هولاکو در مراغه بسته بود و ابن الفوطی مؤلف کتاب تلخیص مجمع الالقب مدت ده سال کتابدار کتابخانه این رصد بوده است از باب خواجه نصیر ، ۲ - یعنی بهمان املائی بنجره معروف منتهی بباء عربی و بدون نقصه جیم ، - در نسخ خطی و جایی شیرازنامه هم در همین مورد نام پدر این شاعر بصور متفاوت عجیبی تصحیف شده است ، که فایده در نقل آنها نیست ،

۳ - ملك اول بضم میم است بمعنی پادشاهی و ملك دوم بفتح میم است بمعنی پادشاه ، -

۴ - یعنی عین همان تصحیف مذکور در چند سطر قبل ، -

شد الازار ص ۲۵۶ - ۲۵۷ مسطور است و این حاشیه مفصل برای توضیح ضبط و املاى اسم او تعلیق شده است ، این شخص چنانکه صریح شد الازار است در شیراز مدرسه بنانهاده بوده و ضیاع و عقار و املاک بسیاری بر آن وقف نموده بوده است ، نام این شخص و نام مدرسه او در شیراز نامه نیز ص ۱۳۸ در ترجمه شرف الدین بن بهرام زکی استطراذاً دو مرتبه آمده و اتفاقاً با آنکه این چاپ شیراز نامه بسیار مغلوط است بحکم ان الكذب قد یصدق در هر دو مرتبه این کلمه در نهایت صراحت و وضوح بهمان ضبط صحیح مذکور در فوق (یعنی بیاء موحد و نون و جیم و یاء مثناة تحتانیة و راء مهملة) چاپ شده است منتهی چون طابع گویا هیچوقت در عمر خود باین کلمه عجیب با این قیافه غریب مصادف نشده بوده در هر دو موضع بعد از این کلمه علامت استفهامی گذارده است و عین عبارت شیراز نامه از قرار ذیل است : « بتاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائة [شرف الدین بن بهرام زکی] وفات یافته و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خونی بصفه جنوب افتاده و امام عالم اصیل الدین ابو عبدالله جعفر بن نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح که از جمله تلامذه آن بزرگ بود هم در جوار او بر باط بنجیر مدفون است . »

۷ - یکی دیگر از موسومین باین اسم پدر خواجه امین الدین ابوالحسن کازرونی وزیر خیر عادل معروف اتابك نكله بن زنگی (۵۷۱-۵۹۱) است که ترجمه احوال او در کتاب حاضر ص ۳۴۸ - ۳۵۱ (شماره ۲۴۶ از تراجم) بعنوان « خواجه امین الدین ابوالحسن بن ابی الخیر بنجیر الكازرونی » مسطور است ، رجوع بدانجا شود ،

۸ - یکی از امراء او اخر عهد دیالمه که ذکر او در ابن الاثیر در تاریخ آل بویه مابین سنوات ۴۴۰-۴۵۰ بسیار مکرر آمده شخصی است موسوم بهزار اسب بن بنکیر ، این کلمه اخیر یعنی بنکیر با احتمال بسیار قوی هیتی دیگر از همان کلمه بنجیر است منتهی بجای جیم کاف ظاهراً فارسی است ، و ما ذیلاً چند جمله از موارد ذکر او را در ابن الاثیر نقل میکنیم تا فی الجملة وضعیت او و نقشی را که این شخص در او اخر دولت آل بویه بازی کرده بدست آید ، مؤلف مزبور در حوادث سنه ۴۴۳ گوید : « ثم ان الامیر ابا منصور صاحب فارس و هزار سب بن بنکیر و منصور بن الحسین الأسدی و من معهما من الدیلم و الاتراك ساروا من ارجان یطلبون تستر فسبقتهم [الملك] الرحیم

الیها و حال بینهم و بینهما « -

و باز در حوادث همان سال گوید « فی هذه السنة سیر الملك الرحيم اخاه الامير اباسعد فی جيش الی بلاد فارس و كان سبب ذلك ان المقيم فی قلعة اصطخر وهو ابونصر بن خسرو كان له اخوان قبض علیهما هزارسب بن بنکیر بامر الامیر ابی منصور فكتب الی الملك الرحيم یبذل له الطاعة و المساعدة و یطلب ان یسیر الیه اخاه لیملكه بلاد فارس فیسر الیه اباسعد فی جيش « - و در حوادث سنه ۴۴۵ گوید : « فی هذه السنة فی جمادی الاولى استولى الملك الرحيم علی مدينة ارجان و اطاعه من كان بها من الجند و كان المقدم علیهم فولاذ بن خسرو الدیلمی و خاف هزارسب بن بنکیر من ذلك لانه كان مبایناً للملك الرحيم علی ما ذکرناه فارسل یتضرع و یتقرب و یسأل التقدم الی فولاذ باحسان مجاورته فاجیب الی ذلك « - و باز در حوادث همان سال ۴۴۵ گوید : فی هذه السنة وصل السلطان طغرلبک الی اصبهان مریضاً و قوی الارجاف علیه بالموت ثم عوفی و وصل الیه الامیر ابوعلی بن الملك ابی کالیجار الذی كان صاحب البصرة و وصل الیه ایضا هزارسب بن بنکیر صاحب ایذج فانه كان قد خاف الملك الرحيم لما استولى علی البصرة و ارجان فاكرمهما طغرلبک و احسن ضیافتهما و وعدهما النصرة و المعونة « - انتهى موضع الحاجة من کلام ابن الأثیر ، و باز در غیر این موارد نیز ذکری از او آمده ولی محض احتراز از تطویل از نقل آن صرف نظر نمودیم .

و در ختام این نکته را نا گفته نگذریم که در فارسنامه ناسری ج ۲ ص ۲۵۷ در عنوان بلوک کربال واقع در مشرق شیراز بمسافت ده فرسخ یکی از قرای آن بلوک را بنجیر می شمرد بعین همان ضبط و املائی مذکور در فوق و بعلاوه ، بضبط قام ضمه نیز روی بآه موخده گذارده (مانند مجمع الألقاب ابن الفوطی که چنانکه گذشت او نیز بضبط قلم ضمه روی بآه بنجیر پدر عزالدین شاعر گذارده بود) ، و شکی نیست که ظاهراً بنجیر در نام این قریه مانند بسیاری از قری و قصبات دیگر فارس و غیر فارس مأخوذ از نام اشخاصی است که مالک یا بانی آن قریه یا یکی از مشاهیر اهالی آنجا بوده اند و بعدها خود قریه نیز باسم او معروف شده بوده است ، مثلاً بلغان نام

یکی از قرای همین بلوک است و بتصریح مؤلف نام این قریه مأخوذ از نام امیر بلغون یکی از امراء مغول بوده که این قریه از مآثر اوست ، و نیز قریه پالنگری که نام قصبه بلوک کام فیروز است و مأخوذ از نام یکی از امراء سلجوقیه است و نظایر این فقره فراوان است ، - مؤلف مزبور در همین فصل شرح بلوک کربال گوید که سلسله سادات بنجیری کربالی از سادات عالی درجات این بلوک است و در اینجا نیز واضحاً بضبط قلم ضمه روی باء موخده بنجیر گذارده است ، و از این دوسه مورد ضبط این کلمه بقلم در مجمع الالقباب و فارسنامه واضح میشود که تلفظ متعارفی این کلمه بضم حرف اول بوده است ، و هیئت بانجیر بالف که در عنوان صاحب ترجمه مانحن فیه در شدالآزار بطبق نسخه ق مرقوم است لابد هیثی دیگر از همین کلمه بوده که فادر الاستعمال تر از هیئت بنجیر بضم اول و بدون الف بوده است بقرینه آنکه در عین همان مورد در دو نسخه ب م این کلمه بصورت بنجیر بدون الف مکتوب است و همچنین در جمیع امثله که درین فصل از موسومین باین اسم از ماخذ مختلفه نقل کردیم همه آنها ( فقط باستثناء شدالآزار ) آن هم فقط در نسخه ق ( چنانکه ملاحظه شد بصورت بنجیر بدون الف نوشته شده است ) -

ص ۳۰۲ س ۱-۴ ، این چهار بیت را با اندک اختلافی با اینجا ابونصر سراج طوسی در کتاب اللمع ص ۲۴۶-۲۴۷ بذی الثون مصری نسبت داده است از قرار ذیل :  
« حکى عن يوسف بن الحسين انه قال سمعت بعض الثقات يحكى عن ذى الثون المصرى رحمه الله انه قال :

لیلتمسو کک حالاً بعد حال	اذا ارتحل الکرامُ الیک يوماً
بحکمک عن حلول و ارتحال	فان رحالنا حطت رضاء

۱ - ولى در شماره شش ازین امثله یعنی امیر بنجیر سبه سالار خراسان و مخدوم خواجه نظام الملك طوسی که در این الاثیر و مختصر الدول ابن العبرى چنانکه گذشت بامیر « تاجر » تصحیف شده است محتمل است قویاً که در ماخذ منقول عنه دو مؤلف مزبور نیز این کلمه بصورت « بانجیر » با الف مکتوب بوده است که نساخ بسى اطلاع آنرا بامیر « تاجر » تصحیف کرده اند و الا بنجیر بدون الف ظاهراً بعید است که به « تاجر » تصحیف شود . -

آنخنا فسی فناء ک یا الهی

الیک مقوین بلا اعتلال

فسنا کیف شئت ولا تکلنا

الی تدبیرنا یا ذا المعالی

ص ۳۱۴ س ۸ از حواشی ، شیخ رکن الدین محمود سنجانی معروف بشاه

سنجان بسین مهمله ونون وجیم و الف و نون از مشاهیر عرفای قرن ششم و متوفی در سنه ۵۹۳ یا ۵۹۷ - شرح احوال مختصری از او در حواشی ذیل ص ۳۱۴ در تحت عنوان « تنبیه مهم » ذکر کردیم و مدارک حاوی ترجمه احوال او را نیز در آنجا بدست دادیم ، چون مؤلفین اغلب تذکره های شعرا و طبقات صوفیه تصریح کرده اند که وی از اهالی قصبه سنجان من توابع خوواف بوده و در همانجا مدفون شده و از طرف دیگر مزار شاه سنجان امروز در خراسان در نزدیکیهای تربت حیدریه ( نه در نزدیکیهای خوواف ) مشهور و زیارتگاه عمومی است و من چون خود بآن صفحات سفر نکرده ام میدانستم این تناقض ظاهری را بر چه حمل کنم ، و بعلاوه چون اتفاقاً در نقشه های کنونی ایران هم در نزدیکیهای قصبه امروزی خوواف قریه ایست موسوم بسنگان ( سنگان پائین ) و هم در نزدیکیهای تربت حیدریه نیز قریه دیگری است موسوم بهمان اسم سنگان ( سنگان بالا ) . این فقره پرده ابهام تصور مرا از مرقد شاه سنجان ضخیم تر کرده بود لهذا برای روشن کردن حقیقت امر بدوست فاضل و دانشمند خود آقای محمود قرخ رئیس دفتر و معاون اداری تولیت آستان رضوی مدّ ظلّه العالی متوسّل شدم و مکتوبی بایشان درین خصوص بمشهد مقدّس نوشتم و عقیده ایشان را در این باب استفسار نمودم ، ایشان نیز بفاضل دانشمند آقای عبدالحمید موای رئیس اداره املاک آستان قدس مدّ ظلّه العالی که از وضعیت قری و قصبات خراسان استحضار کامل دارند مراجعه فرمودند ، و آقای عبدالحمید مولوی لطف و مرحمت خود را از حدّ انتظارها گذرانیده برای تحقیق این امر سفری بخرج خود مخصوص بآن حدود نمودند و نتیجه تحقیقات خود را بانضمام سه قطعه عکس از مرقد شاه سنجان برای اینجانب ارسال فرمودند که در ۲۳ بهمن ۱۳۲۵ شمسی بدست من رسید و ما نیز عین مکتوب ایشانرا با سه عکس مزبور تکمیلأً للمفائدة درج مینمائیم و ازین زحمتی که ایشان در راه کشف این مسئله بخود راه داده اند از صمیم قلب نهایت تشکر و امتنان خود را خدمت ایشان اظهار می نمائیم :

### مکتوب آقای عبدالحمید مولوی بر اقم این سطور راجع بمرقد شاه سنجان

« راجع بمقبره شاه محمود معروف بشاه سنجان توضیحات و اطلاعات ذیل را  
معروض میدارد :

در خراسان دو جا بنام سنگان مشهور است اول قریه سنگان که در نزدیکی  
قصبه رود حاکم نشین خواف واقع است ، دوم در تربت حیدریه بلوکی است باسم  
سنگان که مرکز آن بلوک نیز سنگان نامیده میشود و دهات بلوک سنگان تربت  
حیدریه وصل بدعات خواف است و با احتمال قوی قبل از واقعه مغول وقتی که  
خواف آباد تر از حالا بوده تربت حیدریه و محال آن جزو خواف محسوب میشده<sup>۱</sup>  
و هر دو سنگان در یک بلوک واقع بوده و بشهادت اسناد و وقف نامه هائی که در آستان  
قدس رضوی مضبوط و در حدود چهار قرن پیش تنظیم شده محل وقوع محمدآباد و  
واحدآباد موقوفات آستان قدس در بلوک سنگان خواف تعیین گردیده در صورتیکه  
اکنون بلوک سنگان را قسمتی از دهات تربت حیدریه می شمارند و قبر شاه محمود

۱ - این حدس آقای مولوی یعنی اینکه تربت حیدریه در سابق جزو خواف محسوب میشده بخایت صائب  
و بکلی قطعی و یقینی است ، صاحب مجمل فصیح خوافی که خودش اهل خواف و در نتیجه از وضعیت  
قری و قصبات آن نواحی بهتر از هر کس دیگر مطلع بوده در حوادث سنه ۵۹۳ از کتاب مزبور  
گوید : « سنة ثلاث و تسعين و خمسمائة ، وفات شيخ الاسلام قطب الأنام رکن الدین محمود سلطان  
سنجان که گویند بعضی اقطاب او را خواجه سنجان و شیخ سنجان و شاه سنجان و سلطان سنجان  
خوانده اند و استاد مردان نیز معاصر او بوده در سنجان زاوه خواف فی هذه السنة او قریباً من  
هذه السنة ، سلطان سنجان را رباعی بسیار است ، و چنانکه ملاحظه میشود فصیح خوافی وفات  
شاه سنجان را در سنجان زاوه خواف قید کرده نه در سنجان خواف مطلق مثل سایر تذکره ها برای  
اینکه معلوم کنند که مقصودش سنگان تربت حیدریه است نه سنگان نزدیک قصبه خواف چه از خارج  
معلوم است که تربت حیدریه را سابق زاوه<sup>۲</sup> مینامیده اند و پس از آنکه شیخ قطب الدین حیدر از مشاهیر  
عرفاء اواخر قرن ششم و اوائل هفتم متوفی در سنه ۶۱۸ در آنجا مدفون شد بمرور زمان آن شهر  
باسم تربت حیدریه مشهور گردید ، و معدلتک فصیح خوافی زاوه را بخواف اضافه کرده و گفته « در سنجان  
زاوه خواف » که صریح است که زاوه و محال آن در آن عصر جزو خواف محسوب می شده است ، - و یکی  
از دلائل قطعی که تربت حیدریه کنونی همان زاوه متقدمین است این عبارت ابن بطوطه است در سفرنامه  
خود ج ۱ ص ۲۵۲ از طبع مصر ، « ثم سافرنا منها [ ای من مدینه سرخس ] الی مدینه زاوه وهی  
مدینه الشیخ الصالح قطب الدین حیدر و الیه تنسب طائفة الحیدریة من الفقهاء وهم الذین یجعلون  
حلق الحديد فی ایدیهم واعناقهم و آذانهم ویجعلونها ایضاً فی . . . حتی لا یتأتی لهم النکاح ، -

سنجانی در همین سنگان مرکز بلوک سنگان است و این سنگان در هفت فرسخی جنوب شرقی تربت حیدرآه است و راهی که از آن از تربت بخواف میروند از وسط آبادی سنگان می گذرد. قبر شاه سنجان با قلعه و آبادی فعلی سنگان قریب پانصد متر فاصله دارد و از وضعیت محل و خرابه ها و آجرپاره ها و پستی و بلندی اراضی اطراف مزار شاه سنجان معلوم میشود که قبلاً قبر مذکور در وسط قلعه قدیم سنگان بوده و موقعی که آبادی سابق ازین رفته قلعه جدید سنگان را با قدری فاصله از قلعه قدیمی ساخته اند.

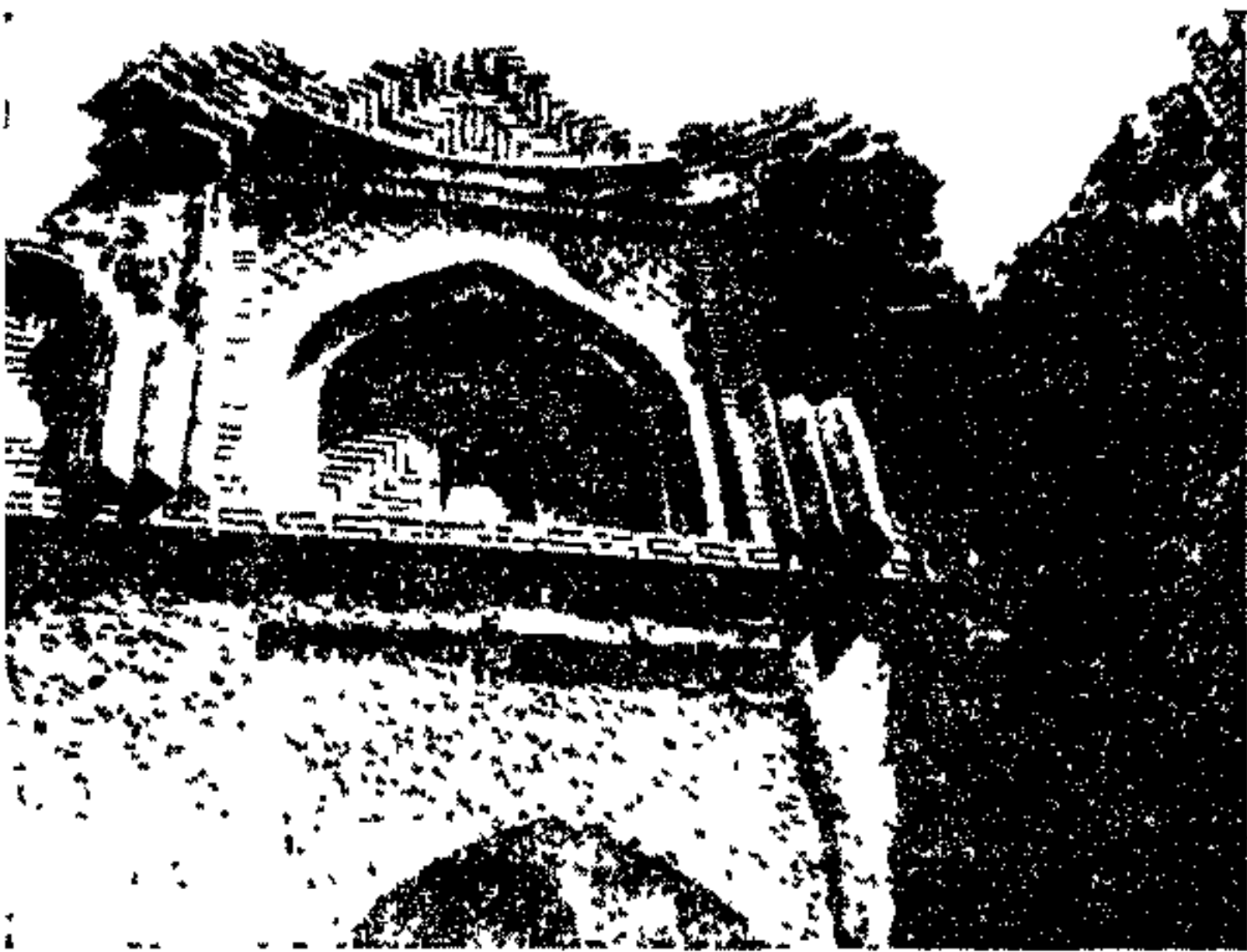
قبر شاه سنجان در سنگان و دهات اطراف آن مشهور و غالب اوقات مخصوصاً جمعه ها عدّه زیادی بزیارت آنجا میروند و گاهی اهالی در آنجا اطعام می نمایند، آنچه از بناهای مقبره باقی مانده چهار دیواری است مربع بعرض و طول هفت ذرع و ارتفاع کنونی دیوارها قریب ده ذرع و سقف آن در سابق خراب گردیده و انوهی از آجر در روی قبر شاه سنجان که در وسط بقعه است از زمان خرابی تا کنون باقی مانده باین جهت معلوم نیست سنگ مرقد شاه سنجان در زیر توده های آجر محفوظ مانده یا در سالهای گذشته از بین رفته است، اصل بنای بقعه را از چینه (گل رسیده) ساخته اند و سقف و نمای خارج مقبره آجری بوده و در داخل مقبره آثار دو مالی کچ سفید در دیوارها دیده میشود و کتیبه و تزیین دیگری ندارد.

در ضلع شمالی مقبره اطاقی مخروطی است که با درگاهی مقبره مربوط و داخل مقبره از آنجا بوده است، در مشرق چهار دیوار خرابه هایی است که معروف به آشپزخانه میباشد و متصل با شزخانه بنای مسقفی بوده که عیناً با سلوب مقبره ساخته شده و مشهور بمسجد است و در سالهای اخیر سقف این مسجد را مرده سنگان تزیینت خراب کرده و آنچه آجر درست سالم از آنجا بدست آمده در مسجد قریه فعلی سنگان آجر فرش نموده اند، عکسی از داخل مقبره از بقایای سقف و عکس دیگری از نمای جنوبی و عکس دیگری از تمام بنای مقبره و خرابه آشپزخانه و مسجد از طرف شمال تهیه شده که بضمیمه تقدیم گردید.

در اطراف مقبره شاه سنجان بفواصلی سه قبر دیگر بنام استاد مردان<sup>۱</sup> و شیخ امامقلی و غیاث الدین مشهور است که قبر شیخ امامقلی دارای بقعه کوچک آجری است و دو قبر دیگر را باطاقی از خشت خام مسقف نموده‌اند.

۱۴ بهمن ماه ۱۳۲۵

عبدالحمید مولوی



۱ - منظره عمومی مقبره شاه سنجان ، بنای طرف راست باقی مانده مقبره ، و بنای طرف چپ مسجد محروبه ، و فاصله بین آندو حیاط آشیزخانه است که خراب گردیده است . و در اطراف مقبره ساهای دیگری بوده که توده های خرابه آن درعکس دیده میشود .

۱ - رجوع شود بعبارت منقوله از محمل فصیح حوامی در ذیل ص ۵۳۹ از همین کتاب ، و در رجوع شود بفتحات الأوس ص ۳۶۸ در ترجمه احوال حواجه احمد چشتی که در ضمن آن گویند ، استاد مردان رحمه الله علیه از قصه سنجان خواب از مردان حواجه است و سالها آب و صوی ویرا مهیا میداشت و زوری که او را بمرامت وطن امر کردند بگراست و گویند که من طاقت مفارقت شما کجا دارم خواجه کرم نمود و گفت هر وقت که ترا آرزوی دیدار ما باشد حجایهای حساسی و مسافهای مکانی مرتفع گردد و ما را از هاجا بیسی و همچنان بود و دائماً اسناد می گوی که من از سنجان حشت رامی بسم -





۲ - باقی مانده سقف مزار شاه سنجان که با آجر ساخته شده و مختصری از دور کنند سقف در آن دیده میشود .

۳ - عکس دیوار چوبی مقبره شاه سنجان که راه حواف از کنار آن می گذرد ، دیوار طرف راست عکس مربوط بآب ابیاری است که از سابق در کنار راه بوده ، وخرابه مسجد در آخر عکس دیده میشود و فاصله بین مسجد و مقبره محل آشنخاه و مضیف بوده است .